

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بحث راجع به غناء تمام شد و محصلش این شد که غناء در لغت به یک معنای عام است و در اصطلاح و در متعارف و غلبه به معنای ترجیع صوت به نحوی است که آن نحو موجب کدورت نفس و ورود در بهیمیت و خروج از حال طبیعی انسانی باشد. و بر این اساس روایاتی که دال بر تجویز غناء هستند در مورد قرآن و روایاتی که دال بر تحریم غناء هستند...

... بر این اساس دیگر قابل توجیه نیست.

صحت راجع به موسیقی و استعمال آلات موسیقی است و این که آیا موسیقی همان طوری که بعضی ها گفتند به نحو عام چه در مجلسی [که] با

ضم ضمائتم، مجلس لهو و لعبی باشد یا بدون مجلس و صرفاً به عنوان استفاده شخصی در این مورد، آیا [موسیقی] به نحو عام حرام است یا اختصاص دارد به مجلس لهو و لعب؟ یعنی حکم موسیقی در اینجا مثل خمر می ماند که علی کل حال این خمر حرام است. اما بعضی ها حالا این خمر را در مجلس لهو و لعب [هم] استعمال می کنند، اما علی کل حال حرام است. امر حرامی را در مجلس لهو و لعب [انجام می دهند.] یا اینکه نه، این موسیقی به عنوان یک آلتی است که نفس این آلت حرام نیست، نفس این وسیله حرام نیست اما استعمال آن به نحوی که مُلهی باشد، با این تعبیر، استعمال آن [حرام خواهد بود] درست مثل فرض بکنید که غناء، چه طور در مورد غناء ما گفتیم نفس ترجیع صوت اشکال ندارد و این خودش تحسین صوت است، اما تدویر و ترجیعی که ملهی باشد و انسان را به لهو بیاورد آن حرام است، چه در قرآن و چه در غیر قرآن. استعمال آلات هم فی حد نفسه حرام نیست، وسیله من الوسائل و آلتٌ من الآلات، و مثل سایر وسائل

می ماند.

فرض بکنید که مثل سگین، استفاده سگین برای وسائل عادی مانعی ندارد. اما استفاده سگین برای امور محرم حرام است. یا اینکه فرض کنید که در مورد خمر هم همین طور است، در روایات وارد است که فروش عِنَبِ بِه صانع الخمر یا به بیاع الخمر حرام است و در اثم آن بیاع خمر این بایع عِنَبِ هم دخیل است، چون این وسیله را برای استفاده حرام در اینجا به کار می گیرد و انسان هم عَن علم این عمل را انجام می دهد، از روی علم است، از روی بصیرت است. یا حتی در مورد دابّه هم همین طور است، اینها را در مکاسب محرّمه خواندیم دیگر، روایاتش هم خوب در آنجا ذکر شده است. یا در مورد دابّه نفس خود کرایه و اشتراء و اجاره دابّه و امثال ذلک، اینها حرام نیست اما کرایه دابّه و اشترائش به بایع خمر و به حمال خمر، این خودش حرام است و در این مطلب هیچ شکی نیست.

ظاهراً حضرت موسی بن جعفر، امام کاظم علیه السلام به صفوان جمال فرمودند: شنیدم که شترانت

را به هارون کرایه دادی، اجاره دادی.

گفت: بله.

حضرت فرمودند چرا این کار را کردی؟ مگر

نمی‌دانی که هارون غاصب خلافت و ظالم به ما اهل

بیت است؟

گفت من برای حج کرایه دادم، برای انجام امور

حج این کار را انجام دادم.

حضرت فرمودند که آیا انتظار داری که او زنده

بماند در این مدت که برود حج و برگردد و پول

کرایه و ثمن کرایه تو را اداء کند؟

گفت: بله یابن رسول الله.

حضرت فرمودند کسی که برای بقای یک ظالم-

واقعاً خیلی عجیب است!- واقعاً کسی که انتظار بقاء

یک ظالم را داشته باشد، در همان جایی خواهد بود

که آن ظالم در آنجا است، فرق نمی‌کند!

بعد صفوان رفت و این مسئله را فسخ کرد.

و این خیلی مسئله مهمی است ها! این مسئله

بسیار مسئله مهمی است که چطور انسان با کارهای

خودش، ندانسته یک ظلمی را تثبیت می‌کند، ابقاء

می کند! و این می گوید خب من کاری نکردم، فرض کنید که آدم این کار را انجام دادم. فرض کنید که یک شخصی هست که این آدم منحرفی است، شما می خواهید چیزی بخرید، بروید از مغازه این شخص بخرید. اگر بخواهید بروید بخرید، نفس رفتن در این مغازه خودش تأیید است، یعنی تأیید آن ظلم است، چرا؟ چون آن چه که موجب می شود که یک شخص در ظلم باقی بماند و استمرار در ظلم پیدا بکند، آن عبارت است از کیفیت تعلقیه نفس که آن کیفیت تعلقیه نفس، احساس عدم اعتراض است از ناحیه دیگران و اینکه دیگران بر او اقبال کنند، و این احساس عدم اعتراض او را پیش برد، یعنی حرکت بدهد، اما اگر احساس بکند این اعتراض و ابتعاد مردم را از او، خب این به کارش ادامه نمی دهد، مشخص است که ادامه نمی دهد. همیشه ظالم بواسطه آن تعلقی که در نفس دارد نسبت به مسائلی که در حواشی او و در خارج از وجود او قرار دارند، بواسطه آن این ظلم کم و زیاد می شود.

ظاهراً امام سجاد علیه السلام یک عبارتی دارند

و می فرمایند که: لَوْ لَا أَنَّ بَنِي أُمِيَّةٍ وَجَدُوا مَنْ يَجِبَا  
لَهُمُ الْفِيءُ وَ يَكْتُبُ لَهُمْ وَ يَجْلِسُ مُحَضَّرُهُمْ وَ  
يَصَاحِبُهُمْ وَ يَضْرِبُ أَمَامَهُمْ لَمَا سَلَبْنَا حَقَّنَا!!!!

ما می گوئیم آقا ما یک نفر هستیم یک نفر که  
اشکالی ندارد، یک نفر که مهم نیست، یک نفر که  
مسئله‌ای نیست. همین یک نفر یک نفرها کم کم  
جمع می‌شود و آن شخص را در عالم تخیلات و  
موهومات فرو می‌برد! همین یک نفر یک نفرها، آقا  
ما که یک نفر هستیم، آقا ما که یک نفر هستیم، آقا ما  
که یک نفر هستیم، حالا به جایی نمی‌رسد، حالا ما  
این کار را بکنیم مسئله‌ای پیدا نمی‌شود، نه، همین‌ها  
است آقا جان! همین‌ها جمع می‌شود و آن شخص  
را نسبت به موقعیت خودش تثبیت می‌کند. می‌بیند  
نه، حرفی هم که ما می‌زنیم، آن کاری هم که انجام  
می‌دهیم این طور نیست که موجب ابتعاد عن الناس  
بشویم [بلکه] مردم به ما اقبال می‌کنند، مردم می‌آیند  
به طرف ما، مردم دور نمی‌شوند! همین در نفس  
موجب تثبیت می‌شود، وقتی که در نفس موجب  
تثبیت شد در خارج هم می‌بینیم که کارش را انجام  
می‌دهد. پس بنابراین یک ذنبی که این ذنب لا يُغْفَرُ

است این است که انسان از نظر عمل خارجی کاری انجام بدهد که ظالم و آن شخص منحرف، در آن مسئله نفسی خودش تثبیت بشود! همان گناه را به این می دهند، هیچ تفاوت نمی کند! این خیلی مسئله مهمی است که انسان در ارتباطات خود با افراد، با دیگران این مسئله را [در نظر] داشته باشد نسبت به مسائل خصوصیات و آن جهاتی که دارد.

یک شخصی از بستگان ما بود که این خلاصه مسیرش مسیر صحیحی نبود، یک وقتی یک کسی از مرحوم آقا سوال کرد که...، البته ما گاه گاهی خیلی به ندرت می رفتیم منزل او، خب رحم بود، از باب صلۀ رحم و اینها می رفتیم، یک روز یک کسی به آقا حرفی زد یا اینکه مرحوم آقا خودشان فرمودند؟ یک وقتی این در کار خودش احساس نکند که خلاصه کارش مُمضی است، یعنی این آمدن ما به منزل این شخص، این امضاء می کند کار این را- و این واقعاً مسئله [قابل دقتی است]- عبارت ایشان این بود که ما بیشتر باعث بشویم که این شخص در این جهنم بماند، در آن جهنم فرو برود و بماند. و البته خود ما

هم اعتراض داشتیم، حتی من خودم نسبت به ایشان [این سؤال را داشتم] که حتی این رفتن ما [چه وجهی می تواند داشته باشد؟] خب ممکن بود این طور تصور بشود که این مقدار اشکال ندارد. مثلاً فرض بکنید که سالی یک مرتبه در منزلش رفتن [اشکالی ندارد تا این] که از آن طرف [انسان] جایی را باقی بگذارد، چون اگر انسان بطور کلی قطع کند ممکن است شخص از آن طرف بیفتد، [البته] اگر زمینه و امیدی باشد، اگر یک وقتی امیدی نیست که خب اصلاً بطور کلی هیچی نیست، اگر زمینه باشد انسان نباید یک کاری انجام بدهد که حتی آن امیدش هم بر طرف بشود و دیگر از بین برود، در عین اینکه آن شخص بداند که هیچ اعتنایی ندارد در عین حال آن امید در وجود او خاموش نشود و از بین نرود. خلاصه خیلی باید دقت کرد که چه طور انسان به یک نحوه کاری را انجام بدهد که خدای نکرده موجب تشویق او به این قضیه نشود.

و بر همین اساس بود که مرحوم آقا فرمودند که از وقتی که این دولت قطع نسل را تأیید کرد، دیگر



من در نماز جمعه شرکت نمی‌کنم! یعنی شرکت  
ایشان در نماز جمعه این تأیید است، کسی که در  
نماز جمعه می‌آید به عنوان تأیید می‌آید. الان مسئله  
نماز جمعه از مسئله شرعی تبدیل به یک مسئله  
سیاسی شده است

حالا در مسئله موسیقی ببینیم که آیا خود نفس  
موسیقی فی حد نفسه حرام است ولو اینکه شخصاً  
و انفراداً استعمال آلات موسیقی بشود در اینجا یا  
اینکه استعمالش به خاطر مجالس لهو و لعب است؟  
یعنی چون آلات موسیقی در مجالس لهو و لعب  
استعمال می‌شود به این خاطر شرکت در این مجالس  
حرام است اما خود آلات موسیقی حرام نیست، به  
عبارت دیگر همان شبهه‌ای که در باب غناء بود و از  
باب شبهه مفهومی بواسطه اجمال دلیل نسبت به غناء  
و عدم فهم صحیح، حالا آن طور که آقایان مطرح  
می‌کنند البته خب برای ما مطلب مجهولی نماند، آن  
طوری که مطرح می‌کنند که آیا بکل صوتِ فیه  
ترجیع غناء می‌گویند یا بکل صوتِ فیه ترجیع با یک  
لحن خاص نه هر ترجیعی، به آن غناء می‌گویند؟ و  
همان کیفیتی که مغنیه دارد و با آن غناء می‌کند این  
اشکال دارد؟ همان شبهه مفهومی در باب موسیقی و

استعمال آلات موسیقی هست. ولی مطلبی که در اینجا هست و در آنجا نیست این است که ما در باب غناء خب داریم لیسَ مَنَّا من لم یتغن بالقرآن یا تغنوا بالقرآن یا رجع القرآن ترجیعا و امثال ذلک، ما در مورد قرآن و در مورد اصوات داریم، اما ما روایتی نداریم که در آن امر به ضرب فرض کنید که عود و دف و مزامیر و کوب و بربط و اینها شده باشد. یعنی یک روایتی که در آن تجویز اینها هست نداریم.

آنچه را که استفاده می‌شود این است که آیا از باب لهُو این حرمت مترتب بر آلات موسیقی است؟ یعنی تمام شبهه در اینجا است که آیا استعمال آلات موسیقی از باب لهُو است؟ اگر از باب لهُو باشد، خب لهُو یک مفهومی دارد، و دوباره این مفهومش قابل تشکیک است. یعنی شبهه دوباره شبهه مفهومی می‌شود که آیا این را لهُو می‌گویند یا نمی‌گویند؟ حالا مجلسی که در آن زده بشود، اگر مجلسی باشد که مجلس لهُو و لعب باشد، فرض بکنید که زن بیاید بخواند، شرب خمری در آن باشد، این داخل در مجلس لهُو می‌شود. اما اگر نه فرض کنید که واقعاً چند نفر می‌آیند در یک مجلسی و می‌خواهند

استفاده معنوی کنند نه استفاده...، اینهایی که می آیند می نشیند می زنند دیگر، حالا فرض کنید که شعر حافظ می خواهند بخوانند، اشعار مولانا را می خواهند بخوانند، مجلس شرب خمر نیست یا اختلاط بین زن و مرد هم نیست، فرض کنید یک جلسه ای می گذارند و یک خواننده ای می خواند، حالا فرض کنید که مرد هم هست و اتفاقاً قشنگ هم می خواند، یعنی به نحوی که لَو لا این ضرب عود و آلات موسیقی، خود استماع این صوت اشکالی ندارد؛ خیلی از این خواننده ها هستند و اینها اشعار حافظ را می خوانند، خود صوت اینها اشکال ندارد، صوت قشنگ و فیه ترجیع و غناء هم نیست، نه مفهوم، مفهوم ملهی است و نه کیفیت صوت، کیفیت ملهی است. اما صحبت در این است که آیا یک همچنین صدایی با اجتماع یک همچنین شرائطی، از باب لهو عرفی این لهو نیست، یعنی یک مجلسی است که فرض کنید که واقعاً بعضی ها هم با این نیت می روند، یعنی نیتشان هم این است که بروند که به قول معروف حالی پیدا کنند، نمی روند] به خاطر

اینکه] حالا بزن و بکوب در آن باشد و کیفیت،  
کیفیت مُلهی باشد، نه [به این خاطر نمی روند،]  
منتهی تصورشان بر این است که حال در این مجلس  
است، حال در این مجلسی است که همراه و  
مصاحب با صوت هم فرض کنید که در آن دف و  
مزامیر و بربط و عود و عیدان و این مسائل هم باشد،  
به خیال خودشان حالشان هم حال روحانی می شود  
و...

سؤال: انبساط پیدا می شود؟

جواب: انبساط پیدا می شود. حالت مجرد پیدا  
می شود، این مسائل هست. یعنی صحبت در باب  
حرمت و حلیت موسیقی، ملاک، نفس استعمال  
آلات موسیقی نیست، بلکه صحبت، صحبت لهُو  
است، یعنی از باب غناء این حرام می شود، یعنی  
حرمت از باب غناء است، غناء هم که معنایش  
معنایی است که شیءٌ که ملهی باشد، یعنی آن صوتی  
که در آن ترجیع باشد، یا اینکه کیفیتی که به لهُو  
بیاورد، به آن غناء می گویند. اگر این طور باشد پس  
بنابراین این شبهه می شود شبهه مفهومی، ممکن

است انسان در یک جا شک بکند که آیا خود ضرب این آلات فی حد نفسه، چون در آن تحریم نیامده است و ملاک هم که ملاک غناء است پس اگر در یک جا قطعاً حکم برای ما ثابت شد که استعمال آلات، این مُخرج انسان است از انسانیت و مُدخِل در لهویت است خب در اینجا لا شک و لا شبهه که آن می شود حرام. اگر فرض کنید که در یک جا انسان احساس کرد که این استعمال آلات قطعاً از حیوانیت خارج نکرده است و بلکه یک حالت رقت و لطافت، حتی دیده شده است، الان این طوری که در نظرم هست از آقایانی که قبلاً اصلاً فتوای بر حلیت می دادند یکی از آنها که به نقل یک واسطه یکی از شاگردان حاج آقا رحیم ارباب بوده است، حاج آقا رحیم ارباب که یک شخصی سابق از دوستان ایشان بوده است و برای من نقل کرد که ایشان قطعاً قائل به حلیت موسیقی بوده است، آن آقای که استاد دانشگاه هم بود و فوت هم کرد...

سؤال: همایی؟

جواب: بله آقا جلال همایی، آن شخص ناقل

برای ما می گفت که، آن شخص ناقل خودش استاد موسیقی بود و می گفت که من در یک جا دیدم و خلاصه آنجا سنتور بود یا اینکه چیز دیگری بود، و خلاصه صحبت این شد و من گفتم نه من خوشم نمی آید و اینها. می گفت ایشان در آنجا بود و گفت فلانی تو مقدس شدی؟ با این عبارت! گفتم نه، نه از باب اینکه، حالا این خودش هم یک چیزیش هم می شد نه اینکه حالا این جوری...! گفتش که نه من مقدس نشدم ولی دیگر حوصله اش را ندارم و اینها. و می گفت خلاصه اگر صحبت از حلیت و اینها می کنی، این حلال است بلا اشکال. آقای همایی به ایشان گفته بود. خب آقای همایی هم راجع به آن آقا رحیم ارباب بوده است در مسائل فقه و اینها. و ایشان اجازه اجتهاد داشته است از همان اصفهان. علی کل حال من فتوای آن آقا را نمی دانم ولی از باب اینکه ایشان شاگرد او بوده است و همان طوری که خودش اقرار می کرده است در بسیاری از موارد که آن شمّ اجتهاد فقاهتی خود را از مرحوم حاج آقا رحیم گرفته بوده است و شاگرد ایشان بوده است شاید مثلاً

از این باب مسئله یک قدری تقریب بشود به مذاق و مرام ایشان. علیٰ کل حال...

سؤال: چون شم الفقاهه و اجتهاد خودش را از

آقا رحیم گرفته است حکم به حلّیت کرده است؟

جواب: نخیر، ایشان قائل به حلّیت بوده است،

سؤال: آقای همایی؟

جواب: بله. من نسبت به حاج آقا رحیم هم شک

دارم، از این باب که ایشان چون اقرار کرده است و

گفته بوده است که مبنایش، و در نوشته‌هایش هم

هست که من از حاج آقا رحیم گرفتم، از این باب

احتمال اینکه قائل به حلّیت هم بوده در اینجا قوی

است. و همین طور بعضی از آقایان دیگر، آنها هم

نسبت به این مسئله دیده شده است که اینها قائل به

حلّیت نفس ضرب آلات بودند الا اینکه مورد موردی

باشد که همان طوری که گفتیم غناء باشد، و غناء بر

همان مجلس ملهی در اینجا حمل می‌شود که آن

مجلس ملهی باشد. به عبارت دیگر کیفیت ضرب

این آلات موجب حرمت است نه نفس ضرب این

آلات. همان طوری که در غناء کیفیت ترجیع آن

صوت ملهی موجب حرمت و تحقق معنای غناء است نه نفس صوتی که در ترجیع است، آن اشکالی ندارد. حالا مسئله در باب موسیقی یک قدری اوسع از باب غناء است و انشاءالله ما آن مطالب را ذکر می‌کنیم.

روایاتی که در باب حرمت استعمال آلات غناء هست یکی روایت کافی است؛ قال سمعت ابا عبدالله عليه السلام يقول ان الشيطان ان يقال له القفندر هو ضرب في منزل رجل اربعين صباحاً بالبربط و دخل الرجال وضع ذلك الشيطان كل عضو منه على مثله من صاحب البيت، تا چهل منزل اگر بربط زده بشود و مردان بیایند و بنشینند و خلاصه مجلسشان، مجلس لهو و اینها باشد، وضع ذلك الشيطان كل عضو منه على مثله، شیطان می‌آید هر عضوش را می‌گذارد روی همان عضو مرد. فرض کنید دستش را می‌گذارد روی دست این مرد، سرش را می‌گذارد روی سر این مرد، خلاصه علی کل حال، ثم نفخ فيه نفخة یک نفخه‌ای می‌کند فلا یغار بعدها حتی تُوتی نساؤه فلا؟ این دیگر بله! ببینید در اینجا ندارد که در این مجلس چه نحوه زده بشود و چه قسم زده بشود، دارد که اذا ضرب فی منزل



رجل اربعين صباحاً بالبربط...

دوم روایتی است که از فروع [کافی] است عن سهل بن زیاد عن ... قال من ضرب فی بیه بربط اربعین يوماً سلط الله عليهم شیطاناً يقال له القفندر فلا یبقی عضوٌ من اعضائه إلا بعد علیه می نشیند رویش، یعنی هر عضوی باشد این آقای شیطان می نشیند روی همان،

آن روایت اول می خورد به اینکه این باشد چون یضع کل عضوٍ منه علی عضوٍ، این در اینجا یجلس...

فاذا كان كذلك وقتی که این طور بود؟ منهم حياء و لم یبال ما قال ... واقعاً این عجیب است که چطور آن جنبه اتحادی که دیشب عرض شد که همان طوری که ملائکه می آیند بواسطه اتحادشان با انسان موجب نورانیت می شوند، شیاطین هم بواسطه اتحادشان با نفس انسان موجب کدورت می شوند! وقتی که شما یک فعلی را انجام می دهید و در آن فعل احساس کدورت می کنید، شیطان در آن موقع با شما و با ما متحد شده است، ... اینکه مجالس غیبت حرام است برای چیست؟ به خاطر اینکه بواسطه غیبت، شیطان و آن قوا و جنود شیطان با ما

اتحاد پیدا می کند. لذا خیلی اوقات دیده شده است که انسان وقتی وارد یک مجلسی می شود یک حالی دارد و وقتی که از آن مجلس می آید بیرون، سنگین است! احساس کردید؟ من که خود خیلی موارد دیدم که سنگین شدم یعنی همین که...، ولو اینکه انسان صحبت هم نکند، ولو اینکه صحبت هم نکند ولی همین قدر مجلسی باشد که در آن مجلس غیبت بشود، **وَ اتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً** **وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ** ﴿الأنفال، ۲۵﴾ نفس حضور در آن مجلس موجب می شود آن روح شیطان که بر ملکوت آن مجلس حاکم می شود با ملکوت ما هم متحد بشود. مجلس غیبت، مجلس تهمت، مجلس نامی،... این قدر که دعوت به سکوت شده است، و این قدر که دعوت...، به خاطر همین مسئله است. مردم خیال می کنند که فقط گناه آن شکلی است که فرض کنید که بیاید و ضرر جدی بر انسان وارد کند، ضرر مادی جدی وارد کند یا اینکه فرض کنید...، نه آقا جان! دین اسلام و شرع، این دین اکمال است، این دین استکمال نفس است. هر چیزی که موجب مانعیت از این استکمال بشود در شرع حرام می شود، این مسئله است. و این مطلب

را ما خودمان می فهمیم، این احساس سنگینی یعنی حرمت، یعنی حرام، معنایش معنای حرام است دیگر.

چرا این امر [مثلاً شرب خمر] حرام است؟  
خب این خمر یک مایع است چرا این مایع باید حرام بشود؟ چه اشکالی وجود دارد که این خمر حرام است؟ به خاطر اینکه بواسطه این خمر، ملکوت این خمر با [انسان] متحد می شود و [شخص] به واسطه این اتحاد، خروج از انسانیت پیدا می کند [و این مسئله مانع ارتقاء شخص می شود،] به خاطر این می شود حرام. هر چیزی که باشد همین است، غیبت می شود همین، تهمت می شود همین، خمر می شود همین، نامی می شود همین. نامی، انسان یک عیبی را از یک شخصی دیده است؛ از یک رفیقش دیده است، به جای اینکه آن عیب را پوشاند برود یک جای دیگر نقل بکند، این می شود نامی دیگر. اصلاً واقعاً خیلی از...! به مجرد یک مسئله انسان می بیند...! گاهی اوقات رفقای ما تعریف می کردند می گفتند یک حالتی داشتند، حالت مشاهده ای، چیزی، به محض اینکه یک صحبتی شده است در آن مجلسشان، احساس کردند که آن حالت رفت! اینها

یک قضایای واقعی است دیگر، اصلاً مشاهدات است دیگر، وجدانی است، جا جای انکار نیست دیگر. این مال چیست؟ این به خاطر آن اتحاد است، حالا چه طوری امام علیه السلام بیاید این اتحاد را بیان کند با این عبارت بیان می کند که: یضع شیطان کل عضوٍ منه علی عضوہ... و آن روح [حیاء و...] از بین می رود.

روایت دیگر که باز این مسئله در مورد فروع است، سهل است عن حسن بن علی؟ عن علی بن عبدالرحمن عن؟ قال سمعت ابا عبدالله علیه السلام يقول ضرب العیدان - دقت کنید ها - ضرب العیدان، زدن عیدان، ینبت النفاق فی القلب کما ینبت الماء الخضره، آب دیدید وقتی یک جا جمع بشود هی کم کم سبز می شود، این الخضره است.

روایت دیگر، روایت علی بن الحسین علیهما السلام، موسی بن؟ از علی بن الحسین علیهما السلام نقل می کند، حضرت می فرماید: قال لا یقدس الله أمة فیها بربط یقعق ینایتاً تفجع، این هم روایت دیگر. امروز روایات را عرض می کنیم تا اینکه فردا راجع به خصوصیات فقهی آنها بحث کنیم.

روایت دیگر، سماعه عن ابی عبدالله علیه السلام، امام صادق می فرماید: و ممات آدم شمة به ابلیس و قایل فجمعا فی الارض، و جعل ابلیس و قایل؟ و الملاهی شماتاً بآدم، آمدند شروع کردند به زدن و اینها که خلاصه، چون در زمان آدم لابد ممانعت می کرد و نمی گذاشت که خلاصه این ملاهی و؟ و اینها را در خارج انجام بدهند، فکل ما کان فی الارض من هذا الضرب الذی؟ بالناس فانما هو من ذلك.

روایت دیگر، عن ابی عبدالله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انهاکم عن الزکن و المزمار و عن کوباد و الکبرات. این هم روایتی است از رسول خدا.

یا اینکه عن ابی عبدالله علیه السلام، می فرماید: من انعم الله علیه بنعمة فجاء عند تلك النعمة بمزمارٍ فقد كفرها.

البته روایت دیگر هم هست که: من یشرب الخمر و یضرب بالطنبور و امثال ذلك...، مثل روایت طنبور، دف و اینها که انشاءالله تمام اینها دلالتشان و کیفیتشان عرض می شود.

اللهم صل علی محمد و آل محمد